



محمد نصیری:

خودم در غسالخانه آب روی پیکر جهان پهلوان ریختم

رضا عباسپور
روزنامه نگار

محمد نصیری اسطوره وزنه‌برداری و ورزش ایران در تاریخ بازی‌های المپیک، رقابت‌های جهانی و بازی‌های آسیایی یکی از هم‌نسل‌های مرحوم جهان پهلوان غلامرضا تختی است. اگرچه از نظر سن و سال او کوچکتر از آقا تختی بود، اما به قول خودش از زمانی که در کارزار قهرمانی تبدیل شد به محمد نصیری قهرمان پراوازه خروس وزن ایران، در اردوها و رقابت‌های مختلف بین‌المللی رفاقتش با جهان پهلوان غلامرضا تختی دوام و قوام زیادی پیدا کرد. آنقدر که می‌گوید: «آقا تختی خدایامرز در اغلب اردوها یا مسابقاتی که با هم بودیم، لطف ویژه‌ای به من داشت و هر کجا می‌رفت از من می‌خواست همراهش باشم. من هم که از دوره نوجوانی عاشق آقا تختی و مرامش بودم، عشق می‌کردم که دوشادوش این قهرمان بزرگ باشم. آقا تختی یکی بود که همتا و دومی نداشت. من دنیا را گشتم و با اغلب بزرگان و مشاهیر ورزش رفیق هستم. اما با احترام به تمامی آنها معتقدم که روزگار دیگر مثل آقا تختی به خود نخواهد دید.»

با این مقدمه و در حالی که امروز سالروز وفات بزرگمرد تاریخ ورزش ایران زنده یاد جهان پهلوان غلامرضا تختی است، تصمیم گرفتیم گپ و گفت کوتاهی با اسطوره و رفیق گرمابه و گلستان آقا تختی یعنی استاد «محمد نصیری» داشته باشیم تا ضمن تجدید خاطرات تلخ و شیرین گذشته، همراه با هرکول جیبی وزنه‌برداری جهان، یادی کنیم از اسطوره مرام و مسلک پهلوانی «غلامرضا تختی».

روزی که خبر فوت آقا تختی را دادند، زیر وزنه شوک شدم
وقتی با استاد محمد نصیری در خصوص

سالگرد جهان پهلوان غلامرضا تختی همدوره و رفیق روزگار جوانی و دوران قهرمانی صحبت می‌کنیم او بغض گلویش را می‌گیرد و با بغضی که در گلو دارد، می‌گوید: «خدا رحمت کند آقا تختی را. یادم هست روزی که خبر فوت غلامرضا تختی را به ما دادند، من در اردوی تیم ملی زیر وزنه بودم. خدا می‌داند که آن لحظه چه شوک بدی به من و بقیه بچه‌ها وارد شد! بی‌اختیار وزنه را انداختم و انگار که برادرم فوت کرده باشد، بی‌اختیار زدم زیر گریه. نمی‌دانم چطور همراه با آقای صنعتکاران و مهدیزاده خودمان را رساندیم بالای سر پیکر بی‌جان غلامرضا. روز بد و شومی بود. اصلاً نمی‌خواهم آن روز را به یاد بیاورم، خیلی حالم بد بود. باورم نمی‌شد که غلامرضا تختی را با آن هیبت و بزرگی که داشت، بی‌جان و روح در غسالخانه می‌دیدم. خدا رحمتش کند، وقتی پیکر آقا تختی را در غسالخانه می‌شستند من بالای سرش بودم و آب روی پیکر برادرم می‌ریختم. (محمد نصیری از شدت ناراحتی بابت یادآوری خاطرات تلخ روز وداع با آقا تختی چند لحظه‌ای سکوت کرده و دوباره شروع به حرف زدن می‌کند) خدایامرز این مرد بزرگ را. فقط یک جمله بگویم، بعید می‌دانم روزگار دیگر بزرگمردی همچون غلامرضا تختی به خود ببیند. ما خیلی بزرگ و اسطوره در ورزش کشورمان داریم. از پهلوان زندی گرفته تا استاد موحّد، استاد کلانی، استاد بزرگ و خیلی‌های دیگر، همه این عزیزان هم زحمت ورزش را کشیدند و پرچم ایران را در دنیا به اهتزاز درآوردند. از نظر اخلاق و مرام پهلوانی هم من کوچک و دست‌بوس تک این بزرگان هستم. ولی آقا تختی یک چیز دیگری بود برای ما و ورزش ایران. روحش

شاد باشد و خاطرش همواره در دل همه ما و مردم ایران سبز و جاودان.»

تصویر من و آقا تختی در توکیو جهانی شد

دارنده ۳ نشان طلا، نقره و برنز بازی‌های المپیک مکزیکوسیتی، مونیخ و مونترال، همینطور ۱۸ نشان ارزشمند طلا، نقره و برنز جهان و بازی‌های آسیایی در رشته وزنه‌برداری یک خاطره شیرین و متفاوت با آنچه که تا کنون از زنده‌یاد تختی شنیده بودیم نیز از دوران رفاقت و همنشینی خود با جهان پهلوان در بازی‌های المپیک ۱۹۶۴ توکیو برای ما تعریف می‌کند: «المپیک ۱۹۶۴ توکیو من خیلی جوان بودم و برای اولین بار در ترکیب تیم ملی وزنه‌برداری ایران موفق شدم سهمیه المپیک بگیرم و در این آوردگاه بزرگ روی تختی بروم. آقا تختی اما جزو نامدارهای کاروان ورزش ایران در بازی‌های توکیو بود. یادش بخیر. من وقتی نتوانستم در توکیو مدال بگیرم خیلی ناراحت و غمگین بودم از اینکه مدال المپیک به خاطر پایین بودن وزنم و کم تجربه بودن از دستم پریده بود. یادم هست خدایامرز آقا تختی وقتی حالم را دید، خیلی دلداری‌ام داد و به من گفت: «محمدجان ناراحت نباش. بالاخره هر مسابقه‌ای یک سویش برد است و سویی دیگرش باخت و ناکامی. مهم این است که تو جوانی و با اراده، سعی کن ببینی کجا نقص داشتی و کمبود. بعد با برطرف کردن آنها شک نکن سکوهای قهرمانی مال تو خواهد شد. باور کن یک جوری این مرد بزرگ هوای من را داشت که اصلاً نفهمیدم چطور خودم را جمع و جور کردم. من توی همان حال و هوا بودم که بیرون سالن مسابقه یک عده‌ای از ورزشکاران

جمع شده بودند دور هم و هر کدام مشغول رقص و پایکوبی به سبک و سیاق فرهنگی خودشان بودند. من و آقا تختی هم داشتیم هنرنمایی آنها را نگاه می‌کردیم که یک‌دفعه جهان پهلوان به خاطر اینکه حال روحی من را عوض کند با خنده به یادماندنی‌اش به من گفت: «محمدجان تو رقص خوب بلدی، من هم خوب ضرب می‌زنم. پس تو برو وسط برقص و من هم برایت ضرب می‌گیرم. سرتان را درد نیآورم، همینطور بدون مقدمه من و آقا تختی با هنرنمایی‌ای که کردیم، معرکه‌ای درست شد که کل ورزشکاران و خبرنگاران که آنجا بودند دور ما جمع شدند و برای ما دست و سوت و چیخ می‌کشیدند. روز بعد هم دیدم که عکس هنرنمایی ما جهانی شد و همه جا در روزنامه‌ها و مجلات دنیا ماجرای ما پخش شد و تیتراژ یک رسانه‌ها شد. آقا تختی واقعاً حیف بود. سالگرد فوتش را به جامعه ورزش و خانواده این بزرگوار تسلیت می‌گویم و امیدوارم قدر سرمایه‌ها و پیشکسوتانی که داریم را تا زنده‌اند بدانیم.»



رنگرز: تختی پهلوانانه زندگی کرد

مهری رنجبر
روزنامه نگار

پهلوانی با سرزمین ایران عجین شده، حتی در قصه‌های هزار و یک شب شهرزاد قصه‌گو هم، قصه پهلوانان ایران دیده می‌شود. اگر از پوریای ولی بگذریم، می‌رسیم به کسی که هر وقت لفظ پهلوان می‌آید بی‌برو برگردد در ذهن هر ایرانی یک چهره نقش می‌بندد: «غلامرضا تختی». حسن رنگرز سرمربی تیم ملی کشتی فرنگی می‌گوید: «تاریخ ایران زمین، تاریخ پهلوانی است و آیین آن خردورزی، رادی، فتوت، راستی و مردم‌داری است. فتوت و جوانمردی در فرهنگ ایرانی درختی است پایدار که اصل آن شریعت، بن آن طریقت، شاخ آن حقیقت و میوه‌اش معرفت. تختی رمز

قهرمانی و پهلوانی در آیین ما است. برخاسته از توده مردم، از خانواده‌ای فقیر مثل روح وجود مردم را تسخیر کرد. مثنی و منش پهلوانان در فضای فرهنگی وطن، کمک و دست‌گیری از مردم و ممارست در ساختن دنیایی بهتر مالمال از عشق و صلح دوستی منطبق بر ارزش‌های المپیزم است. او تختی را نماد ارزش‌های اخلاقی و انسانی می‌داند: «جهان پهلوان تختی نماد و تندیس است از ارزش‌های اخلاقی و انسانی، نشأت گرفته از میراث معنوی نیاکان ما مبتنی بر خردورزی و مردم‌داری. بدون تردید شناخت تختی با روح بزرگ انسانی او، امری دشوار است. ابعاد متنوع شخصیتی جهان پهلوان محصور به تشک کشتی نیست، قهرمانی استثنایی نه تنها در میدان رقابت،

بلکه در پاسداری و ایستادگی روی ارزش‌های والای انسانی‌اش.» رنگرز درباره اینکه چرا مردم تختی را جهان پهلوان، رستم ایران و شیر دلبران می‌نامند؟ نظر جالبی دارد: «او به ما آموخت باید در نبرد با نفس خود، قهرمان بود، آنجایی که در بازی‌های المپیک ۱۹۶۰ رم، افتخار حمل پرچم کشور را با از خودگذشتگی به جعفر سلماسی اولین مدال آور ایران در تاریخ محول نمود. او به ما آموخت می‌شود قهرمان شد ولی پهلوان ماند. او به ما آموخت اگر وظیفه و تکلیف خدمت به خلق را روی دوش خود احساس کنی، روی دوش مردم پذیرفته خواهی شد. او به ما آموخت اگر منش پهلوانی، سیره و رفتار و شد، آن وقت برای مردم سرزمینت، پیروزی و

شکست در میدان رقابت مساوی است، آنجایی که به پای آسیب‌دیده الکساندر مدوید در خلال رقابت‌های جهانی تولیدو دست‌نزد و پهلوانی را به بردن به هر قیمت و بهایی ارجح دانست.» سرمربی تیم ملی کشتی فرنگی اما مخالف است که از تختی افسانه بسازیم: «جهان پهلوان را می‌داند به افسانه نکنیم. به عنوان مربی، مدیر یا قهرمان تلاش کنیم به استانداردهای رفتاری او نزدیک بشویم.» کلام انتهایی رنگرز: «قهرمانی و فتح سکوی بسیار ارزشمند است ولیکن آنچه از یک قهرمان، پهلوانی جاودانه می‌سازد، پهلوانی زندگی کردن و از مردم و با مردم بودن و برای آنها زندگی کردن است. ای کاش آیندگان از ما به منابه جهان پهلوان کم بشنوند ولی خوب بشنوند، شنیده‌های به یادماندنی...»